

استبداد مذهبی در مکتب کالوین

دکتر ضیاءالدین ذبیح

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

- سرنشانه: ضیایی، ضیاءالدین، ۱۳۲۷ ش.
عنوان و نام پدیدآور: استبداد مذهبی در مکتب کالوین.
مشخصات نشر: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص، رقعی. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۴۹-۸.
یادداشت: نمایه.
موضوع: وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
کاستلیو، سباستین، ۱۵۶۳-۱۵۱۵ م.
Castellion, Sebastien
موضوع: کالون، ژان، ۱۵۶۳-۱۵۰۹ م.
Calvin, Jean
موضوع: دین سالاری مسیحی
Theocracy, Christianity
موضوع: استبداد، جنبه های مذهبی، مسیحیت
Despotism, Religious aspects, Christianity
موضوع: مسیحیت و سیاست، کاتولیک (مذهب)
Christianity and Poltics, Catholic Church
موضوع: رده بندی کتبی: BX۹۴۲۴
رده بندی دیویی: ۲۸۴/۲۴۹۴۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۷۱۸۸۲



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)
تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

استبداد مذهبی در مکتب کالوین
دکتر ضیاءالدین ضیایی

اجرا: نشر تاریخ ایران
طرح جلد: فریبا علایی
چاپ و صحافی: الغدیر
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۴۹-۸
ISBN: 978-600-8687-49-8
چاپ اول: ۱۳۹۹
تیراژ: ۱۰۰۰
قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

پیشگفتار

من: یکی از کتاب‌هایم تحت عنوان (استبداد الهی) نوشته بودم که بر خلاف نظر برخی از مایه‌ایان غربی و حتی دهریون اسلامی خداوند رحیم و رحمان هرگز نمی‌تواند خشن و مستبد باشد، گرچه قادر مطلق است. آری این قدرت‌های زمینی هستند که خشن و استبداد به خرج می‌دهند، چون می‌خواهند برای خود کاخ حکومتی بسازند و در داخل آن به تعبیر خودشان آرام و بی‌دغدغه فرمانروایی کنند و آواز سر دهند که:

ما را به جهان خوشتر از این یکم نیست / کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست

در حالی که خداوند قادر و مطلق این عالم را رای ما ساخته تا ما در درون آن آرام و بی‌دغدغه زندگی کنیم و نیازی هم به زور و تهدید نداشت. این برخی از انسان‌ها هستند که با خوی ددمنشانه عاشق سلطه بر دیگران می‌شوند و دل به استبداد می‌بندند و تصمیم می‌گیرند که گوششان را کر و چشمشان را کور کنند که گفته‌اند (حبک شیئی یعمیک و یصم) چون عاشق و دوستدار استبداد هستند.

من عنوان این کتاب را (استبداد مذهبی) گذاشته‌ام. این نه بدین جهت است که سجع و قافیه با استبداد الهی است، بلکه هر انسان آزاده‌ای می‌داند که استبداد چقدر زجرآور و چقدر کشنده است، مخصوصاً اگر به لباس مذهب نیز ملبس شود که در این صورت هر انتقادی به شخص یا جناب روحانی صد البته به عنوان توهین به ساحت مقدس خدا تعبیر و تفسیر می‌شود.

انسان‌ها همیشه شیفته رویاهای خود و حتی گاهی زنده به آن هستند. ولی در استبداد مذهبی این شیفتگی‌ها حد و مرزی نمی‌شناسد. مستبدان ترکنازی می‌کنند و برای رسیدن به اهداف غیرانسانی خود نه تنها از فراز ابرهای وهم و خیال بلکه از

روی اجساد قربانیان بیگناه بسیاری عبور می‌کنند و گمان می‌کنند (آری فقط گمان می‌کنند) که قالیچه سلیمان آنها همیشه در آسمان‌ها پرواز خواهد کرد و نهایتاً در بستری نرم چون دریا و یا روی صخره‌ای محکم به نام اریکه فرود خواهد آمد، تا بتوانند سیای خود را تا لحظه‌ای که عصای موریانه خورده‌شان در هم بشکند، در آغوش بگیرند و سرود همیشگی و ملال‌آور همه خودشیفتگان را سر دهند که:

گر از نیستی دیگری شد هلاک
مرا هست بپا را ز طوفان چه پاک

ولی چه رویای زودگذری. شاید چند صبحی حلاوت این خواب شیرین بتواند کام هرگز شیرین‌ناهی نچشیده آن‌ها را شیرین کند لکن غافل از این هستند که این رویاهای به ظاهر شیرین چون برف (گرچه سفید هستند) بعداً در مسیر حیات و حقیقت البته نه کسی رنگ و سپس سیاه و کثیف و آب و بخار می‌شوند و از خاطره‌ها محو شده و به دریاچه سیراب نشدنی دریاها و آرزوها می‌ریزند.

کالوین^۱، سروت^۲ و کاستلیو^۳ هر کدام رویایی داشتند مثل همه انسان‌ها. ولی هر رویایی لاجرم چون امواج دریا دریا آرزوها روزی بر ساحل واقعیت بوسه می‌زند و به تدریج ناپدید می‌شود.

از بین می‌رود؟ هرگز. هر چقدر هم موج دریا پس از برخورد به ساحل واقعیت کوچکتر و ناچیزتر شود باز هم اثر وجودی آن به نهایت‌ها از بین نخواهد رفت. چه بسا انسان فیزیکی و جسمی بمیرد و هر ذره ذرات آن جائی بیفتد ولی آرمان‌ها و رویاها که همان موج همیشه در حرکت حیات هستند می‌نایستند. هر انسانی در پهنه تاریخ زندگی خود دو حیات دارد: حیات واقعی و حیات سرق در آرزوها و رویاها. چه تلخ است گاهی حیات واقعیت‌ها و چه شیرین است گاهی اول عمر رویاها.

سرگذشت سروت‌ها و کاستلیوها چه بسا بظاهر از همان قماش حیات تلخ باشد ولی آیا آرزوی بزرگ، اهداف والا و رویای شیرین آن‌ها برای همیشه تاریخ تلخ باقی می‌ماند؟ خودشیفتگان و مستبدانی چون کالوین به زندگی ظاهراً شیرین خود چاشنی تحقق رویا نیز اضافه می‌کنند ولی غافل از اینکه از این رویای تلخ آنها چه

زهری بجا خواهد ماند، این خودکامگان روی حسابی از پیروزی نشسته‌اند و نمی‌دانند که این‌ها شکننده و فناپذیرند و نجات بشریت راه دیگری است.

انسان‌ها فطرتاً عاشق هستند. یکی عاشق مال و منال، یکی عاشق معشوقی دست نیافتنی، یکی دلباخته شهرت و مقام برای دستیابی به قدرت و دیگری عاشق علم و معرفت و الخ... یکی هم عاشق و خود شیفته خود که اسکار وایلد در تصویر دوریان‌گری از این نوع عشق به عنوان خطرناکترین آنها نام برده است.

خب: سروت عاشق چیست؟ هدف او برای قانع کردن کالوین چیست؟ خالد بن به چه چیزی عشق می‌ورزد؟ او مکتبی را برای خود ساخته و پرداخته و آن را معشوق خود قرار داده و عشقی جز به باور و اعمال خویش نمی‌شناسد و برای رسیدن به آن از هیچ بنیاتی فروگذار نمی‌کند و همه کارهای خود را با دین توجیه و به قول ساده‌تر از جبهه عیسی مسیح (ع) خرج می‌کند.

وقتی اشک چشم دختر زیر پای او ریخت و او را که بخاطر از دست دادن معشوقش در ظاهر قطره قطره ولی در باطن آبله‌ها، گونه‌های سرخ رنگش سرازیر می‌شوند می‌بینیم؟ آیا رویای او تلخ است؟

چرا وقتی صدای هق‌هق گریه مادر از دروازه از دست داده و یا یتیمی پدر از دست داده را می‌شنویم نمی‌گوئیم که این بار حقیقت تلخ است و لو این که بعدها بر شیرین در بر داشته باشد؟

چرا هیچ شاعری سرود این غم و اندوه را نسره. هیچ نقاشی چهره این رویاهای تلخ و شیرین را نتوانسته به تصویر بکشد؟

انسان‌ها، انسان‌های عادی، انسان‌های خاکی، انسان‌های درون و کم طاقت هنگامی از خواب پریشان بیدار می‌شوند که می‌بینند آنچه بوده سابق را آنچه که به آن دلخوش کرده بوده‌اند رویای شیرین و زودگذری بیش نبوده است. این برهه است که تلخکامی آن‌ها در واقع حنظل تلخی بیش نیست. آن‌ها نمی‌خواهند و گاهی هم نمی‌توانند بپذیرند که آنچه که آن‌ها آن را واقعیت می‌پنداشتند در اصل رویا بوده است وای کاش فقط رویا بود زیرا شباهت بیشتری به کابوس دارند. آن‌ها که کمال خوشبختی خود را در جهان رویاها تجربه کرده‌اند می‌خواهند در دنیای واقعیت هم شب و روز لذت آن را بجشنند و روز و شب در جستجوی آن هستند. آنها به برکت قدرت تجربه پیدا کرده و خود را عقل کل می‌دانند و می‌گویند قانون همان است که

من می‌گویم و به اصطلاح (انا الحق) آری بظاهر
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

آن‌ها آواره و سرگردانند، نمی‌دانند کیستند، چه می‌خواهند و تحقق رویای خود را از دیگران تمنا می‌کنند آن‌ها افکاری در سر دارند و آن‌ها را می‌پرورانند ولی در نهایت در بجائی نمی‌برند، علی‌الخصوص اگر این افکار - این اهداف - این رویاها خوی استبداد و ددمشی داشته باشند. آنها به نقطه‌ای می‌رسند که شلاق زندگی چنان بر فکشان فرود می‌آید که نه از تاک نشان می‌ماند و نه از تاک نشان.

در این کبر و دل‌استبداد بعضی‌ها چنان دچار ظلم و خشونت می‌شوند که مثل سروت بر باد می‌کشند. (با من هم مثل آن قاتل ترک رفتار کنید - بکشید مرا و راحتم کنید).

ولی این آرزوی او هم برآورده نمی‌شود چون بجای اینکه کالوین از روی رحم و شفقت سر او را با یک ضربه شمشیر جدا کند او را زنده زنده در تل آتش بریان و کباب می‌کند.

در این میان نقش کاستلیو چیست؟ و عاشق چیست؟ او می‌خواهد ثابت کند که گرچه رویاها شیرین لکن خیلی گذرا هستند. اما مع الوصف رایحه دلپذیر آن مرتب چون امواج دریا بوسه به ساحل می‌زنند و او را گرم می‌کند. رویاها قرین حقیقت، قرین انسان دوستی، منطبق با خواست بشریت باشند برای آن ماندگار و لایزال هستند.

کسانی که از نابودی این واقعیت‌ها ناامید نشده‌اند، بی‌ظاهر در زیر خاک آرمیده‌اند، چه بسا بعد از گذشت سال‌ها و قرن‌ها سر از بستر خاک بر دارند تا شاید بتوانند آرمان‌های فناپذیر خود را در قالب یک انسان دیگر پیدا کنند. اما دروغ و صد افسوس که این آرزو و این رویا هم تحقق پذیر نیست و می‌فهمیم (که این باد بی‌نیازی خداوند است که می‌زود).

کالوین می‌داند که جفا می‌کند، ولی چه کند او عاشق استبداد و حکومت است و به همین سبب گوشش کر و چشمانش کور شده‌اند. همه دیکتاتورهای می‌دانند که جفا می‌کنند و خطا و به همین سبب همه آنها صم و یکم هستند نه می‌خواهند چیزی را از کسی بشنوند و نه مایل هستند چیزی را ببینند. سروت هم می‌داند که اسیر رویای خود گذشته و رهایی از چنگ آن برایش مقدور نیست.

ولی یک نفر - آری فقط یک انسان پاک و منزّه و با وجدان عاری از گرد و غبار و
 خس و خاشاک کینه و خودپرستی می‌داند که لازمه این کار انگشت گذاشتن روی
 نقطه حساس همه عالمیان و حتی خود عالینجاب کالوین است. او خوب می‌داند که
 به تنهایی به جنگ با کالوین برخاسته و خوب می‌داند که همه ابزار کارزار، پول،
 حکومت، مراجع دولتی و مهم‌تر از همه چاپلوسان و عربده‌کشها و زنده باد - مرده
 باد بگوها در اختیار او قرار دارند. او خود را پشه‌ای می‌داند که به جنگ با پیل
 تنومند برخاسته است. ولی چه می‌شود؟ جنگ پشه با فیل باید شروع شود و آن
 روی شریفین واقعی باید تحقق یابد. زیرا اگر انسان اقدام به عمل درست و بحق
 نکند، آنچه که از اسباب‌دگار می‌ماند تنها رویا خواهد بود و رویا.